

متن پیاده سازی شده

بسم الله الرحمن الرحيم

نقد کلام شهید مطهری

مرحوم مطهری سخنی از فلاسفه نقل کرد که فلاسفه درک حسن و قبح را مربوط به زندگی بشر و متغیر و تابع زمان و مکان می دانند. ممکن است یک عقل شرقی مطلبی را درک کند و عقل غربی مطلبی دیگر را درک کند و فرمود: فلاسفه با متکلمین در طرح حسن و قبح عقلی اختلافی دارند. به این بیان که متکلمین حسن و قبح عقلی را مطرح می کنند و در واقع برای کار خدا قالب درست می کنند ولی فلاسفه با این اندیشه مخالفند.

عرض کردیم که به حسب ظاهر کلام مرحوم مطهری انسان به این می رسد که گویا ایشان مفاهیم عقل عملی مثل حسن عدل و قبح ظلم را مربوط به حوزه دین و پسین دینی می دانند که در این صورت طبیعتاً راه ملازمه بسته می شود چون اصلاً عقل ما درک مصلحت و مفسده ندارد تا بخواهد به حساب دین گذاشته شود، در حالی که خود مرحوم مطهری در کتب خود قانون ملازمه را بحث کرده است. ایشان نمی خواهد بگوید مفهوم عدل و ظلم و مصادیقشان پسینی است و باید در حوزه شرع وارد شویم تا عدل و ظلم را بفهمیم.

اما آن مطلبی را هم که به فلاسفه نسبت می دهند درست نیست چون فلاسفه منکر درک عقل نیستند؛ اصلاً یکی از فرق های فلاسفه با متکلمین این است که فلاسفه آزاد از دین بحث می کنند ولی متکلم نمی تواند معتقد به دین نباشد. متکلم در حوزه پذیرش دین بحث می کنند ولی فلاسفه از وجود بما هو موجود صحبت می کنند لذا نمی توان گفت فلاسفه با درک حسن و قبح مخالفند.

اولاً بحث سر درک نیست. کما این که مرحوم مطهری هم تمرکز بحثشان روی درک نیست که آیا عقل درک می کند یا نه. بلکه بحث ایشان روی تغییر و عدم تغییر است. ایشان می خواهد بگوید: اندیشه های نظری قابل تغییر نیست، ولی مفاهیم ارزشی و ضد ارزشی که به باید و نباید مربوط است متغیر است. قائل به این مطلب ممکن است بگوید: قابل درک عقلی است و ممکن است بگوید قابل درک نیست. بین متغیر بودن و ثابت بودن با قابل درک بودن و نبودن رابطه من وجه است. لذا گاهی هر دو اجتماع می کنند و گاهی هم جدا می شوند. حرفی که مرحوم مطهری نقل می کند این است که فلاسفه یک اصلی دارند که العالی لا یفعل شیئاً لاجل السافل، عالی بخاطر دانی کار نمی کند. بحث های فلسفی از حقایقی بحث می کند که کار به اخلاق ندارد. فلاسفه گویند خدا عادل است ولی عدل را لعدله انجام نمی دهد، بلکه لنفسه انجام می دهد؛ خداوند ظالم نیست ولی لا یظلم لانه ظلم بلکه لا یظلم لنفسه، چون اگر لعدله یا لانه ظلم باشد، در واقع برای خدا غرضی خارج از ذات خودش تصور می شود. لم شرع الله الحلال و الحرام؛ ما گوئیم به علت مصلحت بندگان، ولی فلاسفه گویند: لنفسه لان العالی لا یفعل شیئاً لاجل السافل؛ در مقابل وقتی متکلمین می گویند: ما یکسری گزاره های عقلی داریم مثل این که لطف بر خدا واجب است چون لطف حسن است و مصادیق لطف را ارسال رسل و انزال کتب و تشریح محرمات و محلات می دانند و بعد گویند خدا باید ارسال رسل و انزال کتب کند و الا با لطفش منافات دارد، گویا می خواهند بگویند خدا باید حسن را انجام دهد لحسنه و باید قبیح را ترک کند لقبحه گویا برای خدای متعال قالب درست می کنند ولی فلاسفه گویند العالی یفعل شیئاً لنفسه. حال این فلاسفه نسبت به آیاتی چون: هو الذی بعث فی الامیین رسولا منهم، هو الذی انزلنا الحديد... لیقوم الناس بالقسط، اهداف خارج از ذات خدا را مطرح می کنند. سوال دوم: آیا حرف فلاسفه سر از کلام اشعری ها در نمی آورد. اشاعره گویند هر نوع قالب برای فعل خدا ممنوع است و این با اولوهیت خدا و نامحدود بودن خدا منافات دارد. این ها بحث ما نیست و این بحث را در فقه و مصلحت در مقدمه کتاب آورده

ایم که حرفی که می‌زنیم با حرف فلاسفه منافات ندارد. حرف دقیق است که البته تصورش با تصدیقش همراه است؛ یعنی العالی لا یفعل شیئا لاجل السافل باید درست تصور شود و قابل مناقشه نیست.

آنچه که حاصل صدها ساعت مطالعه در این بحث است این است که ما باید یک راه میانه را در مسأله طی کنیم. این که مثل مرحوم خوئی راه درک عقل را ببندیم و بگوئیم که این کبرائی است که صغری ندارد بلکه چند جلسه قبل اصلا موضوع را منتفی می‌کرد و می‌فرمود: اگر عقل مصالح را هم بفهمد، موانع را نمی‌فهمد.

به نظر این راه مورد تأیید نصوص نیست. وقتی خداوند می‌فرماید: خدا با عقل عقاب می‌کند و ثواب می‌دهد، مردم با عقلشان عرفوا الحسن من القبیح و... به نظر می‌رسد بستن این درک، مطابق حق نیست. چنانکه طرف دیگر یعنی استفاده بی‌حد و به وفور از عقل در شریعت و درک ملاکات صحیح نیست و حتی در تعارض با نصوص مسلم عقل را مقدم می‌کنند، بلکه باید با توجه به دو نکته یک حد وسطی در پیش گرفت:

اولا- فقیه و مستنبط باید از خلط بین سلیقه و احساس و ذوق با عقل پرهیزد و این از نقاط ضعف ماست. البته این مثل سائر موارد است و لذا وقتی ما این مطلب را مطرح می‌کنیم، می‌گویند: ما نباید سراغ عقل برویم چون خطرناک است در حالی که این در نقل هم صادق است چون ما در بسیاری موارد که سراغ نقل هم می‌رویم اشتباه می‌کنیم.

دوما- باید از خلط بین گزاره‌های قطعی عقل- یعنی موارد منجز- و گزاره‌های معلق عقل پرهیز کرد.

عقل گاهی گزاره‌های قطعی دارد و گاه گزاره‌های معلق دارد؛ بعنوان مثال تناسب جرم و جریمه گزاره‌ی عقلی قطعی است. این در همه جا و همه زمان وجود دارد. حال سؤال این است حکم شرعی امام علیه السلام به ابان نسبت به دیه قطع انگشتان چه می‌شود؟ برخی گویند شرع عقل را تخطئه کرده است و این حکم عقلی را رد کرده است تا جائی که مرحوم خوئی گفته اند با وجود این حکم شرع من نمی‌توانم در هیچ کجا از قانون ملازمه استفاده کنم.

سوال این است که این تناسب جرم و جریمه منجز است یا معلق؟ منجز یعنی غیر قابل استثناء، مثل دور باطل است که قابل استثناء نیست. آیا این گونه است یا استثناء دارد؟ اگر بشود حکم قطعی عقلی منجز، باید گفت شارع عقل را تخطئه کرد ولی اگر از اول گفتیم این حکم عقلی قابل تصرف است و از اول عقل ما معلق درک می‌کند و لذا اگر استثناء بخورد استثناء منقطع است نه متصل، تخصص است نه تخصیص؟

اگر کسی بگوید: جرم و جریمه باید متناسب باشد مگر جائی که قانونگذار حکیم مصلحت ببیند که این تناسب را رعایت نکند- مثلا بخاطر امتحان بندگان- این مشکلی ندارد. اگر خدا همیشه احکام عقلانی بدهد، بنده هنر نکرده که انجام دهد، مهم این است که قانونگذار حکیم قوانینی جعل کند که خیلی از این موارد را بندگان نفهمند و اطاعت کنند، این هنر بندگی است.

پس تناسب جرم و جریمه از گزاره‌های منجز عقلی نیست ضمن این که کسانی که اشکال می‌کنند باید بدانند: اولاً وقتی مرد چهار انگشت زن را قطع می‌کند حق زن در قصاص محفوظ است و با رد مازاد دیه می‌تواند چهار انگشت را قطع کند، از لحاظ عقاب اخروی هم اگر تعدی باشد مضاعف است؛ لذا هم قصاص و هم عقوبت اخروی بالا می‌رود و تنها چیزی که استثناء شده است بحث پرداخت مالی است مضافاً که ممکن است انسان ادعا کند بنا به مصالحی که خدا می‌داند و نوع اقتضاء می‌کند باید از اول دیه زن نصف باشد منتهی در دیه‌های دم دستی و سطحی با مرد برابری می‌کند تا مردها حواسشان را جمع کنند ولی این رابطه باید یک جا به اصل خود یعنی نصف بر گردد و هر جا به اصل خود برگردد تناسب به هم می‌خورد. لذا اگر بگوئیم حکمت اقتضاء این را داشته است مخالف گزاره‌های عقلی نیست.

بالاخره چه صحیح چه ناصحیح علماء ما به دو دسته کلان تقسیم می‌شوند. عده‌ای که در استنباط از عقل بهره می‌برند و عده‌ای که از عقل بهره نمی‌برند - حال یا گویند عقل نمی‌تواند درک کند مثل اخباری‌ها و مرحوم شیخ انصاری و مرحوم اصفهانی و مرحوم خوئی و ص فصول، یا این که می‌گویند: عقل قادر به درک است ولی احتیاج به درک عقل نیست و ما عمومات را داریم، مرحوم صدر در کتاب فتاوی‌ الواضحه این را گوید- اما یک جائی که تمام فقهاء و اصولیین حتی اخباری‌ها از عقل استفاده می‌کنند در مقام تراحم است. بعبارت دیگر وقتی گوئیم از عقل استفاده کنیم در کشف احکام گویند نه ولی وقتی در احکام مکشوف تراحم پیش می‌آید اجازه حضور به عقل می‌دهند و بقول مرحوم خوئی گوید: الحاکم فی المزاحمه هو العقل فقط.